

در سال های اخیر برای سخنرانی های انگیزشی بارها به مدارس علمیه رفته ام و در میان طلاب حاضر شده ام و با بیان مطالبی که به طلاب انگیزه دهد تا برای انجام وظایف مهم خود در پاسخگویی به نیازهای جامعه آماده شوند، سعی کرده ام قوه تلاش آن ها را تحریک کنم تا هدفمند و با انگیزه درس بخوانند و بتوانند در آینده مفید واقع شوند.

همیشه نیز پس از ارائه مطالب عده ای از آن ها که احساس وظیفه بیشتری می کنند و حال خوبی پیدا کرده اند، دور من حلقه می زنند تا سوالات بیشتری بپرسند. آن ها اکثرا این سوال را مطرح می کنند که آیا برای آن ها کاری سراغ داریم که هم اکنون مشغول شوند و وظایف خطیرشان در جامعه را محقق سازند. در پاسخ به آن ها می گویم **کار فراوان است و مطابق آمار برای هر طلبه، ده فرصت شغلی متفاوت و مورد نیاز جامعه وجود دارد.** اما سوال این است که شما کدامشان را می توانید انجام دهید؟

اینجاست که وقتی پاسخ آن ها را می شنوم دردم صد چندان می شود و افسوس می خورم که ای کاش می توانستم ریشه این اعتقاد غلط در میان طلاب را خشک کنم تا این گارد بسته کمی باز شود. این غرور نابجا شکسته شود. این توهم فضایی کمی رنگ واقعیت به خود بگیرد. زیرا پاسخی که مکرر شنیده ام و حتم دارم که باز هم خواهم شنید این است:

هر کاری باشد می توانم انجام دهم

سوال این است که ریشه این اعتقاد از کجا سرچشمه می گیرد؟ این توهم همه چیز دانی و همه چیز توانی چگونه به وجود آمده است؟ آیا از آموزه های دینی ماست؟ آیا در حوزه علمیه چنین الغاء شده است که ما علامه دهر هستیم و باید بتوانیم هر کاری را انجام دهیم؟ شما می توانید نشانه های این اعتقاد را در فتار خودمان ببینید. اینکه ما باید برای همه سوالات همه مردم جوابی در خور داشته باشیم، یا اینکه انگار الزامی وجود دارد که باید برای هر مساله ای اظهار نظر کنیم، از سیاست و فرهنگ بگیر تا اقتصاد و خانواده و... این ها بیشتر نشانه های نادانی است تا دانایی.

اما راه حل چیست؟

اولین گام این است که از برج عاج فیل پایین بیاییم. وضعیت فعلی خود را در میان جامعه خوب بشناسیم. و بدانیم که ما در حال حاضر چه جایگاهی در جامعه داریم. گرچه یک طلبه از میان علوم که در روایات به دو قسم تقسیم شده اشرف آن را انتخاب نموده است که همان علم الادیان باشد. اما آیا فراگیری مقدمات فهم آن که حتی طی ۱۵ سال تحصیل در حوزه نیز به دست نمی آید شرافت علم دین را به متعلم آن منتقل می کند. یک طلبه پس از اتمام سطح سه و یادگیری مقدمات تئوری اجتهاد در فقه و اصول تازه وارد ۸ سال درس خارج فقه و اصول می شود تا بتواند آن مقدمات تئوری را در میدان عمل فرا بگیرد. و این یعنی تازه یکی از سه بخش اصلی دین را فراگرفته که اتفاقا در روایات به پوسته دین و ظاهر آن مشهور است و فقه اصغر نامیده شده است. پس باز هم ظرف شرافتی که علم دین به متعلمش می دهد ایجاد نشده است.

از نظر کاربرد نیز فراگیری فقه و اصول در جامعه کنونی و با شیوه ای که در حوزه آموزش داده می شود یک خروجی بیشتر نخواهد داشت و آن هم رساله عملیه است که بسیاری از افراد جامعه خود را بی نیاز از آن می دانند و عملا اعتنایی به آن ندارند. و در ثانی اگر مورد ابتلای هر روز جامعه باشد در حال حاضر به قدر کفایت موجود است. و چه بسیار مجتهدانی که تا پایان عمر فرصت انتشار رساله خود را که عمر گرانبها را صرف نوشتن آن نموده اند پیدا نمی کنند.

گام دوم این است که بپذیریم ما درحوزه علمیه و با برنامه آموزشی فعلی آن، یک تخصص بیشترکسب نمی کنیم و آن هم شیوه استنباط احکام از منابع دینی است. لذا برای انجام کارهایی که به این تخصص ربطی ندارد لازم است آموزش جداگانه ای ببینیم. به عقیده نگارنده، امروزه بزرگترین چالش پیش روی طلاب، تن ندادن به آموزش های غیر حوزوی و آموزش ناپذیری از غیر حوزویان است.

در دنیای کنونی با سرعت پیشرفت علم و تخصصی شدن همه امور، چنانچه مهارت های لازم را برای ورود به جامعه و عرصه ارائه خدمات حوزوی و انجام وظایف خطیر طلبگی کسب نکنیم، نمی توانیم حرفی برای گفتن داشته باشیم. اگر نپذیریم که برای انجام هرکاری باید مهارت ویژه آن را کسب کنیم روز به روز به انزوای بیشتر خود از جامعه و بدبینی جامعه نسبت به طلاب کمک کرده ایم. وقتی اسلام برای کم اهمیت ترین مسائل مبتلابه مسلمانان شیوه های لازم را آموزش داده است، چطور می توانیم ادعا کنیم که صرفا با داشتن دانش مقدمات فراگیری فقه و اصول می توانیم هرکاری را انجام دهیم.

گام سوم که پس از برداشتن دو گام قبلی لازم است برداشته شود، **انتخاب عرصه خدمت به جامعه و کسب مهارت های متناسب** برای انجام این وظیفه خطیر است. چه بسیار مهارت هایی که برای انجام یک خدمت ساده به جامعه لازم است فرا گرفته شود. فرض کنید برای زمینه سازی برای ظهور و تحقق حکومت امام عصر(عج) شما می خواهید یک مسئولیت ساده را در یک کشور اروپایی به عهده بگیرید. کمی بیاندیشید که برای قبول این مسئولیت چه مهارت هایی را باید فرا بگیرید. زبان مردم آن کشور، فرهنگ حاکم بر آن سرزمین، دینی که مردم آن دیار به آن عقیده مندند، مهارت تشخیص مساله های موجود در آن مرز وبوم، مهارت حل مساله، برنامه ریزی، ارائه طرحنامه مناسب با حل مساله در آن منطقه، تیم سازی و کادر سازی و تربیت نیروی انسانی، مهارت مدیریت، مهارت تولید محصول و خروجی متناسب با راه حل و...

شاید با خود بگویید **یک طلبه باید صرفا نظریه پردازی کند** و میدان عمل را به دست دیگران بسپارد. این همان درد بزرگی است که بسیاری از نظریه پردازان میدان ندیده دارند و به همین دلیل نظراتش لاابالی کتاب های کتابخانه های دنیا خاک می خورد و کسی به غیر از نظریه پردازان بعدی سراغی از آن ها نمی گیرد.

گام چهارم، تجربه کردن اما بدون ادعاست. برای اینکه بتوانید عرصه ای که در آن موفق خواهید بود، آن هم به این معنا که تمام ظرفیت های بالقوه خود را در آن بروز دهید، باید تجربه کنید. ادعا نکنید اما دست به کار شوید. میدان دیده شوید. بدون اینکه مسئولیت کاری را قبل از کسب مهارت آن بپذیرید، درکنار افراد ماهر مشغول شوید و تجربه کسب کنید.

برای مشاهده سایر مقالات کارآفرینی کلیک کنید